

موانع ساختاری برتری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی*

چکیده

در این مقاله نویسنده سعی دارد با توجه به یکی از اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که آن دستیابی کشور به جایگاه اول و برتر منطقه‌ای است، محظورات و محدودیتها و عوامل بازدارنده داخلی و خارجی در راه رسیدن به این اهداف را بررسی نماید؛ لذا می‌کوشد تا قید و بندها و عوامل محدودیت‌زای ناشی از نظام بین‌الملل و نظام فرعی منطقه‌ای را مهم‌ترین مانع چالش‌زایی برای رسیدن به ایفای نقش برتری منطقه‌ای ایران معرفی نماید. در این راستا، تلاش نویسنده بر این است که توضیح محدودیتها و موانع رفتاری ساختار نظام بین‌الملل و نظام فرعی منطقه‌ای را در چارچوب یک تقسیم‌بندی جامع که شامل چهار بخش: تمهیدات نظری، متغیرهای ساختاری، متغیرهای کارگزاری و واکنش عملی نظام بین‌الملل می‌باشد خلاصه نماید. نویسنده بعد از مقایسه و تقابل رابطه ساختار کارگزار به تعریف جامعی از نظریه‌های نو و واقع‌گرایی، نظام جهانی، ساختاری و ساختارگرایی و سازهانگاری می‌پردازد. در پایان نویسنده به این نتیجه می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران برای دستیابی به رسیدن جایگاه اول و برتر منطقه‌ای، باید سیاست چند جانبه‌گرایی منطقه‌ای را از طریق اتحاد و ائتلاف‌سازی با کشورهای منطقه در چارچوب نظم همگرایی یا کنسرت اتخاذ نماید که مهم‌ترین پیش‌شرط این سیاست رفع سوء تفاهات و اصلاح برداشتها از جانب نظام بین‌الملل و منطقه‌ای می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: ساختار، کارگزار، نظام بین‌الملل، نظریه نظام جهانی، نظریه نو واقع‌گرایی، سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

* دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

یکی از اهداف و آماج‌های ملی جمهوری اسلامی ایران، دستیابی به جایگاه اول و ایفای نقش برتر منطقه‌ای بوده است. این هدف اگرچه همواره در سیاست خارجی ایران وجود داشته ولی در چشم‌انداز بیست‌ساله کشور به عنوان اولویت نخست تعریف و تعیین شده است. ایران آینده از نظر هویت و منزلت منطقه‌ای کشوری خواهد بود با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب شرقی، الهام بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام و نیز تأثیرگذار بر همگرایی اسلامی و منطقه‌ای براساس تعالیم اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره)؛ که با توجه به قابلیت‌ها و توانایی‌های ملی بالفعل و بالقوه ایران، این هدف گذاری منطقی و معقول می‌باشد.

اما علی‌رغم این مقدرات ملی که تحقق این هدف را ممکن می‌سازد، محظورات و محدودیتهای داخلی و خارجی بسیاری نیز وجود دارد که تأمین آن را دچار مشکل می‌کند. یکی از مهمترین موانع چالش‌زا برای رسیدن به جایگاه اول و منزلت برتر منطقه‌ای، قید و بندها و تضییقات ناشی از نظام بین‌الملل و نظام فرعی منطقه‌ای می‌باشد. بنابراین، جمهوری اسلامی برای دستیابی به این موقعیت و مکانست منطقه‌ای، در کنار غلبه بر عوامل بازدارنده داخلی، باید بر این عامل و متغیر محدودیت‌رأی بین‌المللی نیز فائق آید. در این مقاله تلاش می‌گردد با ارائه یک رویکرد مفهومی و نظری، چگونگی و میزان محدودیت‌آفرینی نظام بین‌الملل و منطقه‌ای برای برتری ایران تجزیه و تحلیل شود. هدف، بررسی تأثیر گذاری ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیست. بلکه مقصود، توضیح محدودیتهای موانع رفتاری است که ساختار نظام بین‌الملل و نظام فرعی منطقه‌ای، بر جمهوری اسلامی تحمیل و دیکته می‌کند. به عبارت دیگر، منظور واکاوی و تبیین نیروهای ساختاری و محیطی است که جمهوری اسلامی ایران را برای تحقق این هدف با مشکل و مانع مواجه می‌سازند.

۱. تمهیدات نظری

پیش از پرداختن به تحلیل و توصیف ماهیت و فرآیند محدودیت‌زایی نظام بین‌الملل و منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی در گذشته، حال و آینده، ارائه و توضیح چارچوب مفهومی و نظری مورد نظر، لازم و ضروری می‌نماید. در زمینه ماهیت، نقش و کارکرد نظام بین‌الملل و به تبع آن رابطه و تعامل

بین ساختار و کارگزار^(۱) یا نظام و بازیگر، به دو رویکرد نظری کلی می‌توان اشاره کرد: نخست، رهیافت سطح واحد یا کارگزار^(۲) که سعی می‌کند رفتار کارگزاران را بر پایه ویژگیها و خصوصیات آنان مستقل از نظام بین‌الملل و ساختار آن توضیح دهد. نظریه‌های تقلیل‌گرا^(۳)، در سطح تحلیل خرد (اعم از فردی و ملی) که نقش و ماهیت علی برای نظام و ساختار قائل نیستند، سیاست‌خارجی را معلول و تابع ویژگیهای فردی و ملی می‌دانند. بنابراین، این دسته از نظریه‌های تقلیل‌گرای تبیینی^(۴) نقش مداخله‌گر و واسطه‌ای ساختار نظام بین‌الملل را در ترجمه الزامات و ضرورت‌های داخلی به رفتار سیاست‌خارجی نادیده می‌گیرند.

در مقابل این رویکرد خرد، رهیافت نظام‌مند یا ساختارگرا قرار دارد که ماهیت و نقش مستقلی برای نظام و ساختار قائل بوده و براساس آنها به تبیین سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل می‌پردازد. از منظر این گروه از نظریه‌ها، مهمترین عامل تعیین‌کننده رفتار کشورها و مناسبات بین آنها، مؤلفه‌ها و متغیرهای وابسته به نظام و خواص ماهوی و ساختاری آن می‌باشد.^۱ اما نظریه‌های نظام‌مند یا ساختارگرا نیز، علی‌رغم قائل بودن نقش علی برای ساختار، از نظر هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ زیرا در مورد ماهیت و علت وجودی کارگزار و ساختار و مناسبات این دو، دیدگاه‌های هستی‌شناختی متفاوتی وجود دارد. گروهی از نظریه‌های ساختارگرا، از نظر هستی‌شناختی، یکی از دو واحد تحلیل^(۵) کارگزار یا ساختار را پیشینی پنداشته و مقدم می‌دارند. دسته‌ای دیگر، شأن مساوی برای هر دو قائل بوده و از نظر هستی‌شناختی غیرقابل تقلیل به دیگری می‌دانند. در نتیجه، براساس اینکه کدامیک از ساختار یا کارگزار مقدم داشته شود، سه رهیافت نظام‌مند فردگرایی^(۶)، ساختارگرایی^(۷) و ساخت‌یاب‌گرایی^(۸) قابل‌شناسایی است. نظریه‌های نو واقع‌گرایی و نظام‌جهانی^(۹)

1. Agent and structure
2. Agent-level Approach
3. Reductionist Theories
4. Explanatory Reductionism
5. Unit of analysis
6. Individualism
7. Structuralism
8. Structurationism
9. World-System Theory

در زمره گروه نخست قرار می‌گیرند. زیرا از نظر هستی‌شناختی برای یکی از دو موجودیت ساختار یا کارگزار تقدم وجودی قائل‌اند و یکی را به دیگری فرو می‌کاهند. نو واقع‌گرایی متضمن هستی‌شناسی فردگرا و نظریه نظام-جهانی در بردارنده هستی‌شناسی کل‌گرا^(۱) می‌باشد. لذا، نو واقع‌گرایی ساختار نظام بین‌الملل را به ویژگیها و تواناییها و تعاملات عناصر و اجزای تشکیل دهنده آن تقلیل می‌دهد. در حالی که نظریه نظام-جهانی کشور یا کارگزار را به نتیجه و معلول^(۲) باز تولید الزامات نظام جهانی سرمایه‌داری فرو می‌کاهد.^۲

نو واقع‌گرایی اگرچه یک نظریه سیستمیک و غیر تقلیل‌گرای سطح خرد یا تبیینی است ولی با فرو کاستن ساختار به کارگزار دچار تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی می‌شود. بنابراین، این نظریه، تعریفی فردگرایانه از ساختار نظام بین‌المللی ارائه می‌دهد که ویژگیها و خصوصیات کشورها یا به عبارت دیگر توزیع توانایی‌ها و قابلیت‌های آنان را تقلیل می‌دهد. این تلقی و تصور از ساختار موجب می‌گردد تا نو واقع‌گرایی، نقش و کارکرد ساختار را به صورت محدود کننده انتخاب‌ها و گزینه‌های کارگزاران یا کشورهای از پیش موجود قلمداد کند. یعنی ساختار تنها برای ایفای کارگزاری کشورها محدودیت‌ساز می‌باشد و نقشی در تکوین و تولید آنها ایفا نمی‌نماید. بر این اساس، نو واقع‌گرایی یک رویکرد نظام‌مند کشور یا کارگزار محور^(۳) محسوب می‌شود.

با این وجود، نو واقع‌گرایی، به ویژه واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز، بر خلاف نظریه‌های تقلیل‌گرایی سطح-کارگزار یا تبیینی، یک رویکرد نظام‌مند از نوع تصویر سوم است؛ این دیدگاه نظری، علت و منبع رفتار کشورها و نتایج بین‌المللی را نظام بین‌الملل می‌داند. همسانی‌ها و الگوهای رفتاری در سطح واحدها و سیاست بین‌الملل را به بهترین نحو می‌توان از طریق فهم و شناخت ماهیت ساختار و ویژگیهای دیگر نظام بین‌الملل توضیح داد. رفتار و سیاستهای کارگزاران یا کشورها و نقش نیروها و متغیرها در سطح واحدها با درک ساختار نظام بین‌الملل غیر متمرکز و فاقد حکومت مرکزی که کشورها در درون آن به اقدام و تعامل می‌پردازند، قابل تبیین می‌باشد. به عبارت دیگر، الگوها و قواعد رفتاری حاکم بر سطوح ملی و بین‌المللی را با شناخت و کشف ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل

1. Holistic

2. Effect

3. Agent-Centric

می‌توان توضیح داد.

لذا، تغییر و تحول در شرایط و خصوصیات نظام بین‌الملل و نه خواص و ویژگی‌های کشورها، تغییر رفتاری در سیاست خارجی کشورها و سیاست بین‌الملل را تبیین می‌کند. به ویژه تغییرات ساختاری ناشی از تغییر در قابلیت‌ها و توانایی‌های واحدها که به صورت تغییر و تحول در آرایش کشورها و قطبیت^(۱) در نظام بین‌الملل نمود می‌یابد، مهمترین عامل تعیین و تبیین‌کننده رفتاری می‌باشد؛ بنابراین، کشورها در نظام‌های بین‌المللی با ساختارهای مختلف یک قطبی، دو قطبی یا چند قطبی رفتارهای متفاوتی به نمایش می‌گذارند و سیاست بین‌الملل نیز ماهیتی متمایز دارد. در هر یک از این نظامها الگوها و قواعد رفتاری خاصی حاکم است که محدودیت‌های رفتاری خاصی را نیز ایجاد می‌کند. در نتیجه، درک ضرورت‌های ساختاری هر نظام برای تدوین و همچنین تحلیل سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل لازم و ضروری است.

ساختار آنارشیک و غیر متمرکز نظام بین‌الملل، جویی اعتمادی، وضعیت خودیاری و وابستگی متقابل امنیتی را به بار می‌آورد. این شرایط نیز کشورهای نگران بقاء و حیات را وادار می‌دارد تا با حساسیت و ترس، تواناییها و قدرت همتایان خود را زیر نظر بگیرند. الگوی رفتاری ناشی از این وضع طبیعی بین‌المللی، توازن بخشی و موازنه‌سازی «برون‌گرا»^(۲) یا «درون‌گرا»^(۳) می‌باشد. در چارچوب موازنه درون‌گرا، کشورها با اتکا به توانایی‌های ملی خود به صورت یک‌جانبه در صدد موازنه‌سازی بر می‌آیند. در الگوی موازنه قوای برون‌گرا، برعکس، کشورها در قالب چندجانبه‌گرایی به توازن بخشی می‌پردازند.^۳ نظریه نظام جهانی والرشتاین،^(۴) ساختار نظام جهانی را مقدم داشته و سایر پدیده‌ها و موجودیت‌ها، مانند کشورها را به اثرات و نتایج آن تقلیل می‌دهد. این رویکرد نظری به ساختار نظام بین‌الملل جسمیت و شیئیت می‌بخشد.^(۵) شیئیت بخشی ساختار به معنای استقلال و خودمختاری آن از کنش‌هایی است که آن را به وجود آورده‌اند. این نظریه به تقدم و اولویت هستی‌شناختی مطلق و کامل کل بر

1. Polarity
2. External Balance
3. Internal Balance
4. Wallerstein
5. Veify

جزء باور دارد. یعنی اعتقاد به کلیت و تمامیت^(۱) کل‌های^(۲) اجتماعی که قابل تقلیل به اجزاء و عناصر متشکله‌شان نمی‌باشند. لذا والرش‌تاین نیز مانند آلتوسر،^(۳) ساختار را بر پایه ساختارگرایی به صورت مولد تعریف می‌کند نه بر حسب روابط عینی و قابل مشاهده بین افراد پیشینی یا خصوصیات آنها. بنابراین، بر خلاف نو واقع‌گرایی که ساختار را به صورت توزیع قابلیت‌ها و قدرت بین کشورهای از پیش موجود تلقی می‌نماید، نظریه نظام جهانی، ساختار نظام بین‌الملل را بر حسب اصول نظام بخش و سازمان دهنده زیربنایی اقتصاد جهانی و به خصوص تقسیم کار جهانی، کشور را قوام بخشیده و تولید کننده، تعریف می‌نماید. به عبارت دیگر، ساختار به صورت اصول و قواعدی تعریف می‌شود که از طریق آن کشورهای و سایر کارگزاران موجودیت می‌یابند. بر این اساس، کشورهای کارگزار اثرات و معلول‌های ساختار نظام جهانی شیوه تولید سرمایه‌داری هستند. در نتیجه، این نظریه ساختار را مسلم و پیشینی تصور می‌کند. این بدان معناست که کارکرد و فعالیت ساختار نظام بین‌الملل از رفتار و کارکردهای کشورهای متمایز می‌باشد.^۴

نظریه ساختاریابی^(۴)، با قائل شدن شأن هستی‌شناختی برابر برای ساختار و کارگزار، تلاش می‌کند تا از پیامدهای منفی منطق فردگرایی نو واقع‌گرایی و ساختارگرایی نظریه نظام جهانی رهایی یابد. زیرا، نو واقع‌گرایی و التز استدلالت می‌کند که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل محدودیت‌هایی را برای رفتار و کنش‌های کشورهای ایجاد می‌کند، ولی توضیح نمی‌دهد که ابتلا آنها چگونه امکان‌پذیر است. به بیان دیگر، قادر نیست چگونگی تکوین و شکل‌گیری آنها را تبیین کند. از طرف دیگر، نظریه نظام جهانی نیز قدرت تبیین تولید و باز تولید اصول سازمان دهنده اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را ندارد. اما ساختاریابی اجازه می‌دهد تا با بکارگیری ساختار و کارگزار، بعضی از خصوصیات و ویژگی‌های اساسی و کلیدی هر یک از این دو را به عنوان اثر و معلول دیگری توضیح دهد. به عبارت دیگر، تصور کارگزار و ساختار به صورت موجودیت‌هایی اند که متقابلاً قوام بخش یکدیگرند و مشترکاً با همدیگر وجود

-
1. Totality
 2. Wholes
 3. Althusser
 4. Structuration Theory
 5. Relational
 6. Generative

می‌یابند. در حقیقت، ساخت‌یابی یک راه حل رابطه‌ای^(۱) برای مسئله ساختار-کار گزار است. نظریه ساخت‌یابی، همانند ساختار‌گرایی، ساختار را به صورت مولد^(۲) و مجموعه‌ای از اجزاء و عناصر تعریف می‌کند که در ارتباط و رابطه داخلی با یکدیگر هستند. اجزای یک ساختار اجتماعی می‌تواند کار گزارها، کردارها و رفتارها، تکنولوژیها و قلمروها باشند. از آنجا که این اجزاء از نظر داخلی به هم مرتبطند، تعریف آنها به صورت منفرد و مستقل و حتی جدای از موضع و شأنشان در ساختار امکان‌پذیر نیست. بنابراین، ساخت‌یابی نیز مانند ساختار‌گرایی، ساختار را به صورت مرکب و غیر قابل تقلیل به عناصر و اجزای خود تعریف می‌کند. ساختار اجزای خود را تولید کرده و تغییر و تحول احتمالی آنان را ممکن می‌سازد؛ اما بر خلاف ساختار‌گرایی به ساختار شیئیت نمی‌بخشد. چون ساختار اجتماعی بر عکس ساختار طبیعی، جدا و مستقل از فعالیت‌هایی است که بر آنها حاکم می‌باشد و اجزاء و عناصر تشکیل دهنده آن رفتار مستقلی از خود ندارند. لذا، ساختار اجتماعی تنها به وسیله کردار و رفتار کار گزاران، باز‌نمایی و باز تولید می‌شود. همچنین ساختار اجتماعی مستقل از تصورات و ادراکات کار گزاران از آنچه که انجام می‌دهند، وجود ندارد. در نتیجه، همان‌گونه که از نظر هستی‌شناختی، ساختار اجتماعی وابسته به کردارها و خود فهمی‌های^(۳) کار گزاران هست، قدرت علی و منافع آنها نیز به نوبه خود به وسیله ساختار ساخته و تعیین می‌شود.^۵

نظریه ساخت‌یابی اگرچه از طریق قائل شدن شأن وجودی برابر برای ساختار و کار گزار و با ارائه راه حل، رابطه مشکل ساختار و کار گزار را مرتفع می‌کند ولی باز از نظر هستی‌شناختی این دورا از یکدیگر متمایز و متفاوت می‌داند. در حالی که فرآیندهایی بین ساختار و کار گزار قرار دارند که این دورا به هم پیوند می‌زنند. به همین دلیل، نظریه سازه‌انگاری با اولویت علی بخشیدن به کردارها و رویه‌های اجتماعی^(۴) این شکاف هستی‌شناختی بین ساختار و کار گزار را پر می‌کند. کردارها و رویه‌های اجتماعی، ساختار و کار گزار را تولید و باز تولید می‌کنند. یعنی کنش‌ها و رفتارهای کار گزاران و کشورها این دو را قوام می‌بخشد. در نتیجه، ساختار از منظر سازه‌انگاری مبتنی بر تعامل‌گرایی اجتماعی^(۵) ماهیتی

1. Relational
2. Generative
3. Self-Understanding
4. Social Practices
5. Social Interactionism

بازنمایانه^(۱) و بین‌الذهانی^(۲) دارد نه مادی و فردی. نظریه‌های ساخت‌یابی و سازه‌انگاری، برخلاف نوواقع‌گرایی و نظریه نظام جهانی که بر اهمیت ساختار مادی موازنه قوا و اقتصاد سرمایه‌داری تأکید می‌کنند، نقشی تعیین‌کننده و قوام‌بخش برای ساختارهای غیر مادی و فکری-هنجاری قائل هستند. ساختارهای هنجاری-فکری نه تنها مستقلاً عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل است بلکه قابلیت‌ها و تواناییهای مادی نیز در چارچوب آنها معنا می‌یابد. در اصل، عامل و متغیر تعیین‌کننده در سیاست بین‌الملل ماده و قدرت مادی نیست بلکه چگونگی بازنمایی و انعکاس آنهاست. بنابراین، موازنه قوا، توازن بین عناصر و ابزار مادی قدرت نیست بلکه توازن تهدید می‌باشد. یعنی کشورها در برابر عناصر واقعی قدرت مادی توازن برقرار نمی‌کنند بلکه موازنه در مقابل آنچه که کشورها واقعی می‌پندارند، شکل می‌گیرد. در نتیجه، پیامدها و عوارض آنارشی، معلول توزیع منابع و عناصر قدرت مادی نیست بلکه بستگی به معنای بین‌الذهانی دارد که به این منابع معنا می‌بخشد. به عبارت دیگر، همه چیز بستگی به چگونگی تفسیر آنارشی و برداشت کشورها از نیات و رفتارهای دیگران دارد.^۷

۲. متغیرهای ساختاری

با توجه به مباحث نظری، چند گزاره مفهومی اساسی در مورد موانع و محدودیت‌هایی که نظام بین‌الملل برای جمهوری اسلامی ایران داشته است، می‌توان استخراج کرد: نخست ساختار مادی نظام بین‌الملل به معنای توزیع قدرت در بین کارگزاران یا کشورها که به صورت آرایش خاص آنها یا قطبیت نظام تجلی و تبلور می‌یابد محدودیت‌زاست. یعنی بخشی از قیدو بندها و محدودیت‌های رفتاری ایران در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای از چگونگی توزیع قابلیت‌ها در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای نشأت می‌گیرد. انواع مختلف توزیع قدرت و آرایش متفاوت کشورها که به قطب‌بندی و بلوک‌های قدرت متمایزی در نظام بین‌الملل می‌انجامد، الگوهای رفتاری خاصی را ایجاد می‌کند که کشورها، از جمله جمهوری اسلامی، باید در چارچوب آن اقدام و عمل نمایند. بنابراین، هریک از ساختارهای دو قطبی، تک قطبی یا سلسله‌مراتبی و چند قطبی که بر پایه نوع معینی از توزیع قدرت شکل می‌گیرند، محدودیت‌های

1. Representantional

2. Intersubjective

خاصی را بر ایران تحمیل می‌کنند.^۸ همچنین توزیع تواناییها در سطح منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نیز الزامات و ضرورت‌های رفتاری مشخصی را به همراه دارد. زیرا علی‌رغم تعامل بین نظام فرعی و نظام بین‌الملل، زیرسیستم‌های منطقه‌ای خاورمیانه و خلیج فارس از استقلال ساختاری برخوردارند. بنابراین، ساختار این دو زیرسیستم منطقه‌ای، لزوماً همسان و همانند ساختار نظام بین‌الملل نبوده و امکان دارد قدرت در آنها به دو صورت مختلف توزیع شده باشد. برای نمونه، ممکن است در حالی که ساختار نظام بین‌الملل دو قطبی یا تک قطبی است، ساختار نظام منطقه‌ای خاورمیانه چندقطبی باشد؛ در نتیجه، قطب‌بندی‌های مختلف منطقه‌ای نیز محدودیت‌های رفتاری خاصی را ایجاد می‌کند. فراتر از این، به علت تطابق و تداخل محیط امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ناشی از موفقیت جغرافیایی آن، محدودیت‌های محیطی شدیدتری بر کشور تحمیل می‌گردد. برای مثال، در طول جنگ سرد و نظام دو قطبی، منطقه خاورمیانه و خلیج فارس یکی از میادین رقابت و آوردگاه‌های دو ابرقدرت به شمار می‌رفت؛ به گونه‌ای که پوشش^(۱) جنگ سرد، سایه سنگینی بر منطقه افکنده بود و آزادی عمل اعضای آن را به شدت محدود می‌ساخت. پس از فروپاشی شوروی و پایان نظام دو قطبی نیز مداخله‌گری گسترده آمریکا در خاورمیانه بیانگر بازتاب توزیع قدرت بین‌المللی در سطح منطقه بوده است. حادثه ۱۱ سپتامبر (۲۰ سپتامبر ۱۳۸۰) نیز که به حضور فیزیکی و استقرار نیروهای آمریکا به عنوان بازیگر کانونی روابط بین‌الملل در منطقه انجامید، محیط امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی متداخلی را برای جمهوری اسلامی ایران شکل داد. در نتیجه، تفکیک و تمایز عملی محیط امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی ایران امکان‌ناپذیر می‌نماید. زیرا، امروزه ایالات متحده نه به صورت نظری بلکه عملاً جزء واقعی و جغرافیایی محیط امنیت منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود.

دوم، ساختارهای غیرمادی و فکری-هنجاری نظام بین‌الملل و منطقه‌ای است که بر حسب قواعد و اصول حاکم بر روابط بین‌الملل نمود می‌یابد و برای جمهوری اسلامی ایران محدودیت رفتاری می‌آفریند. هنجارهای فراملی و بین‌المللی، انتظارات بین‌الذهانی مبتنی بر ارزش در مورد رفتار مناسب می‌باشد که در سطح نظام بین‌الملل یا یک خرده نظام منطقه‌ای، مانند خلیج فارس، بین کشورها

1. Overlay

مشترک است. این ارزشها و هنجارها از کشورها، نهادهای بین‌المللی دولتی و سازمانهای غیردولتی، به عنوان هنجار آفرینان فراملی سرچشمه می‌گیرند. در نظام بین‌الملل سه دسته از هنجارها وجود دارد که بر سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. دسته اول هنجارهای عام هستند که انتظارات مبتنی بر ارزش یکسان را برای همه کشورها ایجاد می‌کند (مانند حقوق بین‌الملل عمومی، قوانین و قواعد سازمان‌های بین‌المللی و تصمیمات کنفرانسها و رژیم‌های بین‌المللی). دوم، هنجارهای خاص که در خصوص بعضی از کشورها بکار می‌رود و همه آنها را شامل نمی‌شود. مثل هنجارهای رفتاری شایع و رایج سازمان کنفرانس اسلامی. سوم، هنجارهایی که نقشهای اجتماعی مختلفی را تعریف می‌کند و به تبع آن انتظارات متفاوتی را برای کشورها از جمله ایران ایجاد می‌کند. برای نمونه، همکاری در زمینه توسعه، هنجارهای متفاوتی را برای کشورهای اعطاء کننده و دریافت کننده وام ایجاد می‌کند. محدودیت‌های هنجارهای بین‌المللی معلول دل‌نگرانی و دلمشغولی کشورها از اعتبار بین‌المللی خود به عنوان هم‌پیمانان و شرکای قابل اعتماد در مذاکره و همچنین اعضای دارای حسن شهرت بین‌المللی می‌باشد.^۹

ساختارهای غیرمادی و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل به چند صورت برای جمهوری اسلامی محدودیت ایجاد می‌کنند: اولاً از طریق تعریف و تعیین نوع خاصی از هویت سیاسی، نظامهای سیاسی مشروع و نامشروع را آفریده، از یکدیگر متمایز می‌سازند. مثلاً در نظام بین‌الملل معاصر، چون تنها نظام سیاسی مشروع، لیبرال دموکراسی پنداشته می‌شود، نظام بین‌الملل با نظامهای سیاسی متمایز از آن به مقابله برخاسته و محدودیت رفتاری و حتی تهدید وجودی برای آنان می‌آفریند. بنابراین، جمهوری اسلامی که هویتی متمایز و متفاوت از لیبرال دموکراسی دارد، با این گونه از تهدیدهای نظام بین‌الملل مواجه می‌گردد. ثانیاً، بر اساس ساختار هنجاری حاکم بر نظام بین‌الملل، از واحدهای تشکیل دهنده آن، از جمله جمهوری اسلامی، انتظار می‌رود که در سیاست و رفتار خارجی خود از هنجارهای دارای مشروعیت و مقبولیت بین‌المللی پیروی کند. در نظام بین‌المللی معاصر، هنجارها و ارزشهایی چون دموکراسی، حکومت قانون، حکمرانی شایسته، حقوق بشر، لیبرالیسم اقتصادی و ... غلبه و رواج دارد؛ لذا، از کشورها به عنوان اعضای نظام بین‌الملل رعایت و رفتار منطبق با آنها انتظار می‌رود. براساس این هنجارها و ارزشها، نوع خاصی از فرهنگ، ایدئولوژی و گفتمان سیاسی نیز مشروعیت

و در سطح نظام بین‌الملل رواج می‌یابد که کشورها را به سوی وحدت فرهنگی و ایدئولوژیک سوق می‌دهد. همانند جهانی شدن فرهنگ و ایدئولوژی لیبرالیسم. در نتیجه، طبیعی است که نظام بین‌الملل برای کشورها و بازیگرانی، مانند جمهوری اسلامی، که از فرهنگ و ایدئولوژی متفاوتی برخوردارند، محدودیت رفتاری بیشتری ایجاد نماید. ثالثاً، علاوه بر هنجارهای فراملی، نهادها، سازمانها و رژیمهای بین‌المللی که نمایانگر مجموعه‌ای به هم مرتبطی از هنجارها هستند نیز محدودیت آفرین می‌باشند. این نهادها و سازمانها براساس توزیع خاصی از قدرت یا اجماع ارزشی، هنجاری و ایدئولوژیک در سطح جهانی و منطقه‌ای شکل می‌گیرند. هنجارهای نهادینه شده و سازمان یافته یا میزان نهادینگی و الگوهای تعامل در سطوح جهانی و منطقه‌ای، قواعد بازی معینی را خلق می‌کنند که جمهوری اسلامی باید در چارچوب آنها اقدام نماید. برای مثال، نهادها و سازمانهایی چون سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی، سازمانهای حقوق بشری و رژیمهای امنیتی بین‌المللی چون آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، پیمان عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای (NPT)، اصول رفتاری و قواعد بازی خاصی را تعریف و تعیین می‌کنند که ایران ناگزیر به پیروی از آنهاست. همچنین مشروعیت و شیوع قواعد بازی همانند یک جانبه‌گرایی یا چندجانبه‌گرایی نیز هر یک تهدیدهای رفتاری متفاوتی را بر کلیه کشورها و ایران تحمیل می‌کند.^{۱۰} رابعاً، با توجه به نقش قوام بخش و تعیین کننده ساختارهای بین‌الذاتی هنجاری - فکری که منابع مادی قدرت نیز در بستر آن معنا می‌یابد، تفسیر و برداشت کشورها از توانایی و نیت جمهوری اسلامی ایران، عامل تعیین کننده رفتار آنها در قبال آن می‌باشد. بنابراین، حداقل به موازات گرایش کشورها به الگوی موازنه قوای سنتی، بر مبنای قابلیت‌های مادی و فیزیکی ایران، آنان بر پایه تصور و ادراکشان از نیت، رفتار و ژستهای آن، میل به ایجاد موازنه تهدید نیز دارند. یعنی کشورها در مقابل آنچه که قدرت تهدید کننده جمهوری اسلامی می‌پندارند به موازنه سازی می‌پردازند. این امر بدان معناست که امکان شکل گیری هر دو نوع الگوی موازنه قدرت و تهدید در برابر ایران در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای وجود دارد.^{۱۱}

سوم، با توجه به شأن هستی شناختی کارگزاران، علاوه بر محدودیتهای تحمیلی از ناحیه ساختارهای مادی و هنجاری نظام بین‌الملل، کشورهای بزرگ و قطب‌های قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای نیز برای ایران محدودیت‌ساز می‌باشند. این بازیگران از چند طریق برای جمهوری اسلامی ایران موانع

وقید و بندهای رفتاری و عملی ایجاد می‌کنند: اولاً، در قالب الگوی موازنه قدرت و تهدید در مقابل قدرت مادی و غیر مادی ایران به توازن بخشی دست می‌زنند. ثانیاً، از طریق هنجار سازی و تدوین قواعد بازی در چارچوب سازمان‌ها، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی، ایران را برای رعایت این اصول، هنجارها و قواعد، تحت فشار قرار می‌دهند. به ویژه، در نظام هژمونیک یا سلسله‌مراتبی بعد از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی از طریق سیاست اقتناع، و الزام و اجبار در صدد تحمیل قواعد رفتاری خاص بر ایران برآمده است. ثالثاً، قدرتهای بزرگ و کانونهای قدرت جهانی ممکن است از راه مشروعیت‌زدایی از جمهوری اسلامی و امنیتی کردن هویت آن، نوعی اجماع بین‌المللی و بازدارندگی را بر ضد ایران شکل دهند. عملکرد آمریکا در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نمونه‌ای از این نوع محدودیت‌زدایی است.

۳. متغیرهای کارگزاری

ویژگیها، قابلیت‌ها، و تواناییهای مادی و غیر مادی جمهوری اسلامی ایران نیز نقش تعیین کننده و بسیار مهمی در میزان و شدت محدودیتهای سه‌گانه پیش گفته نظام بین‌الملل بر علیه آن ایفا می‌کنند. لذا فهم و درک چرایی و چگونگی محدودیت‌آفرین نظام بین‌الملل (اعم از جهانی و منطقه‌ای) برای جمهوری اسلامی ایران مستلزم توضیح و تبیین خصوصیات مادی و غیر مادی آن می‌باشد:

الف. ویژگیهای مادی

وضعیت جغرافیایی، منابع طبیعی، کمیت و کیفیت جمعیت، سطح توسعه اقتصادی-تکنولوژیک و توان نظامی، جمهوری اسلامی ایران را به صورت یک قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار در سطوح جهانی و منطقه‌ای درآورده است. این جایگاه و منزلت منطقه‌ای نیز به نوبه خود میزان تأثیر و آسیب‌پذیری ایران را در برابر عوامل و متغیرهای نظام بین‌الملل افزایش می‌دهد. چون اتخاذ و پی‌گیری سیاست موازنه سازی و توازن بخش، هر دو سطح جهانی و منطقه‌ای را بر می‌انگیزد؛ در نتیجه موقعیت جغرافیایی و اندازه (وسعت سرزمینی و جمعیت) ایران نقش تعیین کننده‌ای در قدرت ملی آن ایفا می‌کند. موقعیت ژئوپلیتیک ایران، آن را به صورت یک کشور بین‌المللی در آورده که قادر است در معاملات جهانی و

منطقه‌ای نقش برجسته‌ای را بازی کند. بین‌المللی بودن ایران باعث می‌شود که مورد توجه کانونهای قدرت جهانی قرار بگیرد. همچنین جمهوری اسلامی در مرکزیت و محوریت نظامهای منطقه‌ای فرعی متداخلی قرار دارد که به علت برخورداری از موقعیت راهبردی، دریایی، زمینی و تنگه‌ای از جایگاه و منزلت راهبردی ممتازی سود می‌برد. علاوه بر این، ایران در مرکز تلاقی محورهای تولید و مصرف انرژی قرار دارد که به آن اهمیت ژئواکونومیک راهبردی در حوزه توزیع انرژی می‌بخشد. اندازه کشور هم در تعیین جایگاه آن به عنوان قدرت منطقه‌ای بسیار مؤثر است. مجموعه وسعت سرزمینی و جمعیت، ایران را بر آن می‌دارد تا در صدد ایفای نقش فعال و حتی برتر منطقه‌ای برآید. پیگیری این هدف، عکس‌العمل و واکنش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در پی دارد. منابع طبیعی غنی و استراتژیک یکی دیگر از عناصر و مؤلفه‌های مهم قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. ایران ذخایر عظیم نفت و گاز دارد. از نظر منابع شناخته شده نفت در ردیف سوم جهانی جای می‌گیرد و دارای دومین ذخایر گاز طبیعی جهان می‌باشد. علاوه بر این معادن و مخازن استراتژیک دیگر نیز ایران را کشوری ثروتمند ساخته است. بنابراین، جمهوری اسلامی از زیرساخت‌ها، منابع و نیروی انسانی و مادی لازم برای توسعه اقتصادی و تکنولوژیک برخوردار است. رشد و توسعه اقتصادی ایران پس از پایان جنگ، علی‌رغم محدودیتها و تحریمهای اقتصادی اعمال خارجی، گواه این مدعاست. به ویژه دستیابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی و دانش صلح آمیز در چرخه سوخت هسته‌ای، بیانگر این واقعیت است که ایران در عرصه فناوریهای پیشرفته از قابلیتها و تواناییهای خوبی برخوردار می‌باشد.^{۱۲}

ایران از طریق بازسازی امنیتی و نظامی خود به قدرت و توان نظامی چشمگیری دست یافته است. به ویژه جمهوری اسلامی در زمینه موشکی موفقیتها و دستاوردهای بزرگی را کسب کرده است. اگرچه ایران در مقایسه با سایر کشورهای منطقه بودجه نظامی بسیار کمتری دارد، اما با این وجود، یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی منطقه محسوب می‌شود. فراتر از این مقاومت همه جانبه جمهوری اسلامی در جنگ هشت ساله با رژیم بعثی عراق، روحیه و اعتبار جهانی و منطقه‌ای آن را بسیار ارتقاء و افزایش داده است. بنابراین، قابلیتها و منابع قدرت مادی جمهوری اسلامی ایران، نظام و بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را به واکنشهای محدود کننده در قالب سیاستهای موازنه و مهار ترغیب می‌کند. قدرتهای جهانی جهت تأمین منافع و حفظ جایگاه منطقه‌ای خود، در صدد مهار و کنترل ایران بر می‌آیند.

کشورهای منطقه نیز بر پایه منطق توازن در شرایط معضل امنیتی^(۱) به سوی موازنه‌سازی به منظور تعدیل قدرت جمهوری اسلامی تشویق می‌شوند. برآیند این دو سیاست و اقدام جهانی و منطقه‌ای، محدودیت قدرت مانور ایران برای تحقق اهداف خود می‌باشد. لذا جمهوری اسلامی جهت دستیابی به منزلت و جایگاه برتر منطقه‌ای باید به نوعی این عوامل و متغیرهای محدود کننده را به طور یک یا چند جانبه خنثی سازد.

ب. ویژگی‌های غیرمادی

اگرچه عناصر مادی قدرت ملی ایران واکنش بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای را بر می‌انگیزد، اما بیشترین و مهمترین محدودیتهای ساختاری نظام بین‌الملل از ویژگیها و خصوصیات غیرمادی جمهوری اسلامی ناشی می‌شود. ماهیت نظام سیاسی، ایدئولوژی مشروعیت بخش و جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نظام بین‌الملل محافظه کار و کارگزاران بین‌المللی طرفدار حفظ وضع موجود را به پیگیری سیاست محدودسازی در چارچوب الگوی موازنه تهدید هدایت و ترغیب می‌کند. زیرا، ماهیت ایدئولوژی و رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی با الگوهای متعارف و متداول در سطح بین‌المللی سازگاری و انطباق کامل ندارد.

از نظر ماهوی، نظام جمهوری اسلامی، مردم سالاری دینی است. این نوع نظام سیاسی علی‌رغم نقاط اشتراک با لیبرال دموکراسی، وجوه افتراق زیادی نیز با آن دارد. مهمترین و برجسته‌ترین ویژگی مردم سالاری دینی که آن را از لیبرال دموکراسی متمایز می‌سازد، تلفیق حاکمیت الهی با حاکمیت ملی می‌باشد. این حاکمیت تلفیقی در قالب جمهوری اسلامی که به صورت ترکیب «جمهوریت» و «اسلامیت» تجلی می‌یابد، تفاوت بنیادی با مفهوم حاکمیت در لیبرال دموکراسی دارد. زیرا در دموکراسی‌های لیبرال، بر پایه اصل انسان محوری، حاکمیت متعلق به مردم و ملت بوده و هیچ عاملی حتی دین آن را محدود و مقید نمی‌کند. مشروعیت سیاسی دولت و حکومت نیز از اراده مردم ناشی می‌شود. در حالی که در مردم سالاری دینی حاکمیت اصالتاً از آن خداوند است و از طریق مردم

1. Security Dilemma

و ملت اعمال می‌گردد. یعنی مشروعیت نظام سیاسی منشاء الهی دارد. فراتر از این، برخلاف لیبرال دموکراسی که مردم را دارای حق تشریح و قانون گذاری می‌داند، در مردم سالاری دینی تنها خداوند از حق تشریح برخوردار می‌باشد.^{۱۳} بنابراین، با توجه به اینکه تنها الگوی مشروع و مقبول نظام سیاسی در نظام بین الملل معاصر دموکراسی لیبرال می‌باشد، جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی متمایز و حتی متعارض با محدودیتهای هنجاری و رفتاری مواجه می‌گردد. زیرا لیبرال دموکراسیها که ماهیت و هویت متفاوتی از مردم سالاری دینی دارند خود را به تعارض و مخالفت با جمهوری اسلامی سوق می‌دهند. این تعارض ممکن است در عمل به صورت تقابل یا توازن نمود یابد. یعنی آنان را به مقابله و رویارویی مستقیم یا ایجاد تعادل و توازن در برابر آن هدایت کند.

یکی دیگر از عناصر و متغیرهای ملی تشدید کننده محدودیتهای نظام بین الملل، ایدئولوژی مشروعیت بخش به نظام جمهوری اسلامی، یعنی اسلام سیاسی است. اسلام شیعی به معنای مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌ها در مورد نظم و کنش سیاسی-اجتماعی و چگونگی اجرای آنها در عرصه زندگی اجتماعی و سپهر عمومی به هویت و ماهیت جمهوری اسلامی شکل داده و مشروعیت آن را تضمین می‌کند. مفروضه‌ها و آموزه‌های سیاسی ایدئولوژی اسلامی در زمینه رفتار و نظام سیاسی-اجتماعی از منظومه فکری و سیاسی سایر ایدئولوژیهای سیاسی از جمله لیبرالیسم و سوسیالیسم متفاوت و متمایز بوده و با یکدیگر سازگاری ندارند.^{۱۴} در نتیجه، بروز یک تعارض و تقابل فکری در قالب نوعی جنگ ایدئولوژیک بین جمهوری اسلامی و سایر بازیگران بین المللی که بر ایدئولوژی متمایزی استوارند، محتمل است. جنگ ایدئولوژیک به معنای مبارزه میان دو طرز فکر و روش زندگی سیاسی می‌باشد. در این نبرد عقیدتی، هدف تضعیف و تخریب ایدئولوژی اسلامی از طریق ناکارآمد ساختن آن در عرصه حیات سیاسی-اقتصادی و نظام سیاسی برآمده از آن یعنی جمهوری اسلامی است. به سخن دیگر، تلاش برای کنترل و مهار جمهوری اسلامی ایران به عنوان نوک پیکان و سردمدار اسلام‌گرایی سیاسی معارض در سطح بین المللی و منطقه‌ای شدت می‌گیرد. زیرا مهار جمهوری اسلامی به مثابه جلوگیری از گسترش و اشاعه اسلام سیاسی می‌باشد.

راهبرد سیاست خارجی و رویکرد جمهوری اسلامی ایران به نظام بین الملل، سومین عامل و متغیر در سطح کارگزاری است که محدودیتهای قید و بندهای سیستمیک علیه آن را تحریک و تشدید

می‌کند. جمهوری اسلامی بر اساس آرمانها و آموزه‌های انقلاب اسلامی، «عدم تعهد» را به عنوان جهت‌گیری کلی سیاست خارجی انتخاب و اتخاذ کرد. این راهبرد غیر محافظه‌کارانه که در شعار مشهور «نه شرقی و نه غربی» تجلی یافت، حاکی از عدم رضایت حکومت انقلابی ایران از وضع موجود و نظم مستقر بین‌المللی و منطقه‌ای می‌باشد. بنابراین، به جز دوره حاکمیت دولت موقت، استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، عدم تعهد تجدید نظر طلب و عدم تعهد اصلاح طلب بوده است. عدم تعهد تجدید نظر طلب به معنای عدم پذیرش و ناخشنودی از وضع و نظام موجود و تلاش برای تغییر آن به منظور استقرار نظم مطلوب می‌باشد. در این رویکرد، بنیادهای نظم بین‌المللی و منطقه‌ای ناعادلانه بوده و جمهوری اسلامی باید برای برهم زدن و دگرگونی آن جهت جایگزینی نظم مطلوب اسلامی تلاش کند. عدم تعهد تجدید نظر طلب نوعی تعهد ایدئولوژیک دارد که علاوه بر نفی هرگونه وابستگی و تعهد به قدرتها و مراکز قدرت در عرصه بین‌المللی، نظم ناعادلانه حاکم بر روابط بین‌الملل و نهادها، قواعد و اصول حاکم بر بازی و تعاملات بین‌المللی را نیز نفی می‌کند. تجدید نظر طلبی رادیکال به سیاست خارجی انقلابی می‌انجامد که در پی تغییرات فوری و فاحش در نظم و نسق نظام بین‌الملل می‌باشد. عدم تعهد اصلاح طلب حد فاصل تجدید نظر طلبی و انقلابی‌گری در سیاست خارجی است. اگرچه تغییر در نظم و وضع موجود بین‌المللی در این نوع از عدم تعهد نیز ضروری و لازم می‌باشد، اما این تغییر و تحول در چارچوب نظم و نظام مستقر و با همکاری دیگر بازیگران ناراضی پی‌گیری می‌شود. در حقیقت، عدم تعهد اصلاح طلب، خواهان روینایی نظم و نظام موجود به منظور تغییرات و دگرگونی‌های تدریجی و مسالمت‌آمیز در زیربنا و اصول آن می‌باشد.^{۱۵}

انقلابی‌گری، تجدید نظرخواهی و اصلاح طلبی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی، بیانگر سوء ظن و بی‌اعتمادی آن به نظام و کارگزاران بین‌المللی است. متقابلاً نظام و بازیگران محافظه‌کار بین‌المللی و منطقه‌ای نیز نسبت به جمهوری اسلامی بدبین و بی‌اعتماد شده و در صدد مقابله و موازنه با آن بر می‌آیند. برآیند این بی‌اعتمادی دوجانبه، سوء تفاهم و عدم درک متقابل است که آنان را به رویارویی مستقیم و غیر مستقیم می‌کشاند. بنابراین، به طور خلاصه، ماهیت و هویت متمایز، ایدئولوژی متفاوت و سیاست خارجی تجدید نظر طلب جمهوری اسلامی، شکل‌گیری موازنه تهدید علیه آن را تحریک و تشدید می‌کند. با توجه به قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار، این الگوی رفتاری مبتنی بر

موازنه تهدید از طریق محدودیتهای ساختاری و الگوهای رفتاری جمهوری اسلامی تولید و باز تولید می‌شود. یعنی گرایش نظام بین‌الملل و تلاش بازیگران جهانی و منطقه‌ای برای مهار و کنترل ایران، بی‌اعتمادی جمهوری اسلامی را باز آفرینی کرده و به تبع آن رفتار و کردار تجدیدنظر طلبانه آن را تشدید می‌کند. از طرف دیگر، رفتار و سیاست خارجی غیر محافظه کارانه جمهوری اسلامی واکنش توازن ساز مبتنی بر موازنه تهدید را باز تولید می‌نماید.

۴. واکنش عملی نظام بین‌الملل

برآیند عملی متغیرهای ساختاری در سطح نظام بین‌الملل و متغیرهای کارگزاری در سطح ملی ایران، مقابله و رویارویی نظام بین‌الملل (اعم از ساختاری و کارگزاری) با جمهوری اسلامی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. ابتدا هر دو ابرقدرت، بر اساس منافع و راهبرد ملی خود در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای، مواضع و سیاستهای متفاوتی در برابر انقلاب اسلامی و دولت انقلابی برآمده از آن را در پیش گرفتند. ولی پس از اتخاذ جهت‌گیری سیاست خارجی عدم تعهد مستقل، هر دو قطب نظام بین‌الملل در جهت مهار و کنترل ایران انقلابی گام برداشتند.^{۱۶}

سیاست مقابله جویانه آمریکا، دور از انتظار نبود، چون انقلاب اسلامی این کشور را از یکی از مهمترین متحدین استراتژیک در منطقه حساس و راهبردی خلیج فارس و خاور میانه محروم ساخت. اتحاد شوروی نخست در جریان شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی، از جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران خشنود بود، چون آن را در راستای منافع راهبردی خود قلمداد می‌کرد، ولی با تثبیت جمهوری اسلامی و مخالفت آن با سیاستهای این کشور به ویژه اشغال افغانستان، تغییر موضع داده و در طول جنگ عراق علیه ایران، علی‌رغم اعلان سیاست بی‌طرفی، عملاً بر حمایت از این کشور پرداخت.^{۱۷}

آمریکا نیز پس از سالهای اولیه جنگ با عادی سازی روابط سیاسی با رژیم بعث عراق، در کنار این کشور قرار گرفت. در حقیقت، جمهوری اسلامی ایران یکی از معدود مواردی بود که دو ابرقدرت در باره چگونگی مواجهه با آن نوعی وحدت نظر داشتند. زیرا آنان به این جمع‌بندی رسیدند که پیروزی ایران انقلابی در جنگ با عراق نه تنها این کشور را به منزلت برتر و هژمونیک در منطقه می‌رساند، بلکه توازن قوای بین‌المللی را نیز دستخوش تغییر و تحولات شگرفی می‌کند. لذا به هر قیمتی می‌بایستی از

تحقق این امر جلوگیری می‌شد. حفظ توازن منطقه‌ای نیز مهمترین راهبرد برای پیشگیری از هژمونی منطقه‌ای ایران تشخیص داده شد.^{۱۸} کشورهای اروپایی نیز در چارچوب همین استراتژی با ایران تعامل داشتند. کمک‌های بی‌دریغ کشورهای بزرگ اروپایی مانند فرانسه، انگلیس و آلمان به عراق در طول جنگ و فرازو فرود مناسبات ایران و اروپا در این دوره در این راستا تحلیل می‌شود. در سطح منطقه‌ای هم شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس و حمایت بی‌قید و شرط کشورهای محافظه‌کار عرب از صدام حسین بیانگر تفوق و برتری منطق موازنه در رفتار خارجی آنان نسبت به ایران می‌باشد. سرانجام، استراتژی توازن قوا و سیاست جنگ بدون برنده به بار نشست و جنگ عراق با ایران بدون پیروزی و هژمونی یکی از دو قدرت منطقه‌ای عراق و به ویژه جمهوری اسلامی پایان یافت.

پایان مخاصمه دو قدرت برتر منطقه بدون پیروزی قاطع یکی از آنان، موازنه منطقه‌ای مورد نظر نظام بین‌الملل را حفظ و تضمین کرد. اما صدام حسین، حمایت‌های دوا بر قدرت از وی در طول جنگ را به معنای رضایت تلویحی ابرقدرتها از هژمونی عراق در منطقه تفسیر کرد. مقابله همه جانبه نظام بین‌الملل با تجاوز آشکار عراق به کویت، نشان داد که وی به درستی منطق موازنه را در منطقه استراتژیک خلیج فارس و خاورمیانه درک نکرده است. عراق تضعیف شده‌ای که از جنگ ائتلاف بین‌المللی با این کشور بیرون آمد، توانایی حفظ توازن در برابر جمهوری اسلامی ایران را نداشت. این امر به معنای ایجاد زمینه و بستری مناسب برای برتری منطقه‌ای ایران بود. اما فروپاشی شوروی و خاتمه نظام دو قطبی، از سوی دیگر، شرایط جدیدی را برای منطقه و جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرد که اجازه و امکان بهره‌برداری برای دستیابی به منزلت هژمونیک را نداد. پایان نظام دو قطبی، به معنای پیروزی تنها ابرقدرت بازمانده از جنگ سرد یعنی آمریکا بود که پیامدها و بازتاب‌های بسیار مهمی برای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه داشت.^{۱۹} اگرچه جورج بوش پدر فرصت نیافت نظم نوین جهانی مورد نظر خود را مستقر سازد، ولی مناقشه دیرینه اعراب و اسرائیل را به نقطه عطف رساند. این متغیر جدید ماهیت سیاست موازنه در خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داد و مؤلفه تعیین کننده دیگری به نام فرآیند «صلح خاورمیانه» را وارد مناسبات منطقه‌ای کرد. روند صلح و سازش و عادی سازی روابط اسرائیل با اعراب می‌توانست خلاء قدرت استراتژیک ناشی از ضعف بنیادی عراق را به گونه‌ای پر کند. یعنی هژمونی اسرائیل به قیمت تضعیف همزمان ایران و عراق. بنابراین، کلینتون دموکرات،

سیاست مهار دو جانبه مبنی بر توازن ضعف در منطقه را اتخاذ و به اجرا گذاشت. اگرچه سیاست جدید مهار دو جانبه خوانده می‌شد، ولی هدف اصلی و اولیه آن تضعیف و کنترل جمهوری اسلامی ایران و کاهش منزلت و جایگاه منطقه‌ای آن نسبت به سطح عراق بود. زیرا، ضعف عراق نباید به موقعیت برتر و هژمونی ایران در منطقه می‌انجامید. این سیاست تا پایان حضور دموکراتها در کاخ سفید، علی‌رغم انتقاداتی که از آن شد، ادامه یافت.^{۲۰}

در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی که نظام بین‌الملل در حال گذار از ساختار دو قطبی به ساختار جدیدی بود، هریک از قدرتها و قطبهای قدرت بزرگ جهانی درصدد تعیین جایگاه خود در آن برآمدند. آمریکا خود را تنها ابرقدرت سه بعدی می‌دانست که در رهبری جهان یک جانبه‌گرایی را ترجیح می‌داد. روسیه، دوران گذار ناشی از فروپاشی شوروی را سپری می‌کرد و در حال باز تعریف نقش خود در نظام بین‌الملل و رابطه جهان غرب بویژه آمریکا بود. بنابراین، تأثیر چندانی در تحولات بین‌المللی به طور کلی و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نداشت. اروپای واحد، پس از پیمان ماستریخت و شکل‌گیری اتحادیه اروپا، به دنبال نقش آفرینی مؤثرتر و فعال‌تر در جهان و منطقه بود. بر این اساس، درصدد نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران برآمد تا در منطقه‌ای که بیشترین سهم را در تأمین انرژی آن دارد، حضور تأثیرگذار داشته باشد. اما این به معنای تقابل استراتژیک با آمریکا و ارتقاء موقعیت ایران به سطح هژمونیک در منطقه نبود.^{۲۱} چون به موازات نزدیکی اروپا به ایران، انتقاد از رفتارها و سیاستهای آن در زمینه حقوق بشر، صلح خاورمیانه، تروریسم و فعالیتهای هسته‌ای ادامه یافت. با به قدرت رسیدن بوش پسر در آمریکا و به تبع آن وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روابط بین‌المللی وارد مرحله نوینی شد. اگرچه شاید نتوان ادعا کرد که این واقعه سرآغاز سرفصل جدیدی در نظام بین‌الملل بود که تغییرات ساختاری را در آن موجب گشت، اما تردیدی نیست که به مثابه کاتالیزور نیرومندی در جهت تعریف و تبیین ساختار و فرآیند نظام بین‌الملل که از فردای فروپاشی شوروی آغاز شد، ایفای نقش کرده است. نو محافظه کاران در آمریکا بر این اعتقادند که نظام بین‌الملل پس از پایان نظام دو قطبی ماهیتی یک قطبی داشته است و این کشور باید در جهت تثبیت هژمونی خود حرکت و اقدام نماید. لذا تصور و تلقی آمریکا از نظام و نظم بین‌المللی، ساختار سلسله‌مراتبی و هژمونیک است که در رأس آن این کشور قرار دارد.

نظام هژمونیک از ویژگیها و الزامات خاصی برخوردار است که امکان هژمونی منطقه‌ای جمهوری اسلامی به عنوان یک بازیگر مستقل خارج از مدار هژمون جهانی یا ضد هژمونیک را نمی‌دهد. اولاً، نظام هژمونیک مستلزم نوعی نظم سلسله مراتبی است که در آن نیروهای گریز از مرکز امکان رشد و نمودارند. ثانیاً، در آن اتحادهای نظامی آشکار در مقابل هژمون وجود ندارد. ثالثاً، چالشگری از قدرتها و بازیگران نامتقارن پذیرفته شده نیست. رابعاً، امکان به کارگیری سیاست Play off وجود ندارد. خامساً، الگوی تعامل بین‌المللی اقامت و همکاری است نه ستیز و تقابل. سادساً کارکرد سازمانهای بین‌المللی مشروعیت بخشی به قدرت هژمون است نه محدودسازی قدرت آن. سابعاً حفظ اعتبار بین‌المللی برای هژمون اهمیت فوق‌العاده و حتی حیاتی دارد.^{۲۲} بنابراین، آمریکا به عنوان هژمون جهانی تلاش می‌کند از سه طریق ذیل سایر قدرتها و کشورها، از جمله جمهوری اسلامی ایران را به تبعیت و پیروی از نظم هژمونیک و سلسله‌مراتبی خود وادارد: نخست، اقناع و تشویق بازیگران از طریق اعطای پاداشها و امتیازات در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای. الگوی رفتاری آمریکا با روسیه، چین و اتحادیه اروپا از نوع اقناعی است. دوم، الزام بعضی دیگر از کشورها به پذیرش نظم و وضع موجود از طریق بکارگیری سیاست و دیپلماسی قهرآمیز، همانند فشارهای سیاسی و اقتصادی. سوم، اجبار به مفهوم اقدامات قهرآمیز نظامی علیه کشورهایی که از طریق اقناع و الزام حاضر به پذیرش هژمونی آمریکا نمی‌باشند.

الگوی رفتاری آمریکا نسبت به ایران بر پایه سیاست الزام بوده است. ایالات متحده به عنوان هژمون بین‌المللی و منطقه‌ای در صدد بوده است تا از طریق بهره‌گیری از دیپلماسی قهرآمیز و اعمال فشارهای اقتصادی - تجاری، جمهوری اسلامی را به تمکین وادار سازد. این امر در چارچوب ساختارها و نهادهای بین‌المللی سیاسی، اقتصادی و امنیتی و پذیرش هنجارهای هژمونیک صورت می‌گیرد. اقدامات آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران بعد از ۱۱ سپتامبر همانند قرار دادن آن در محور شرارت تلاش برای امنیتی کردن فعالیتهای هسته‌ای آن در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نمودهایی از این سیاست و الگوی رفتاری می‌باشد. اگر این اقدامات مبنی بر اقناع و الزام به نتیجه مورد نظر آمریکا منجر نشود، احتمال اتخاذ الگوی رفتاری اجباری از سوی این کشور در قبال جمهوری اسلامی وجود دارد. تغییر لحن مقامات آمریکا پس از آغاز دوره دوم ریاست جمهوری بوش در مورد جمهوری اسلامی و منتفی ندانستن گزینه اقدام قهرآمیز علیه آن شاهدهی بر این مدعاست. فشارها و اقدامات خصمانه و

قهرآمیز آمریکا بر ضد ایران، بر پایه منطق هر دو نوع موازنه قوا و تهدید استوار می‌باشد. از یک طرف، جهت جلوگیری از رشد قدرت ضد هژمونیک جمهوری اسلامی، آمریکا تلاش می‌کند این کشور را از دستیابی به تکنولوژی‌های برتر بویژه فناوری هسته‌ای باز دارد. چون دسترسی ایران به این عنصر قدرت ملی نه تنها هژمونی آمریکا را به چالش می‌طلبد بلکه استیلاء و هژمونی منطقه‌ای اسرائیل را نیز مخدوش می‌سازد. از سوی دیگر، استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ بر اساس اقدامات پیشدستانه و پیشگیرانه تنظیم و تدوین شده است که بیانگر موازنه‌سازی مبتنی بر تهدید می‌باشد. یعنی آمریکا بر مبنای نیت و ایستارهای ضد آمریکایی و هژمونیک جمهوری اسلامی ایران، سیاست مهار و محدودسازی آن را در پیش گرفته است.

بر خلاف تصور آمریکا، کشورها و کانونهای قدرت دیگر در نظام بین‌الملل همانند روسیه، چین، فرانسه و آلمان بر این اعتقادند که نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ساختاری چند قطبی دارد. لذا، آمریکا باید در مدیریت و هدایت امور بین‌المللی با مراکز دیگر قدرت هماهنگی و همکاری کند. جمهوری اسلامی ایران نیز از یک نظام و جهان چند قطبی حمایت می‌کند و مقابله با تک قطبی شدن جهان را یکی از اصول و سیاستهای کلان سیاست خارجی خود قرار داده است. اما شکل‌گیری نظام چند قطبی و استقرار نظم‌های امنیتی موازنه قوا و کنسرت نیز محدودیت‌های رفتاری خاصی را ایجاد می‌کند که دستیابی ایران به منزلت و موقعیت برتر منطقه‌ای را با مشکل مواجه می‌سازد. ویژگی و اصول نظام موازنه قوا متضمن و بیانگر این واقعیت است که برخلاف انتظار، امکان ظهور یک هژمون منطقه‌ای که قابلیت و ظرفیت تبدیل شدن به یک قدرت جهانی را دارد به آسانی میسر نیست. زیرا یکی از اصول رفتاری در سیستم موازنه قوا، جلوگیری از ظهور و شکل‌گیری یک هژمون منطقه‌ای می‌باشد. به علت اینکه، با ظهور این هژمون منطقه‌ای، موازنه بین‌المللی تأمین‌کننده ثبات و منافع قدرتهای بزرگ تشکیل‌دهنده قطب‌های نظام، برهم می‌خورد.^{۲۳}

به همین ترتیب، در نظام چند قطبی مبتنی بر نظم کنسرتی نیز قطب‌های قدرت بین‌المللی به آسانی اجازه شکل‌گیری یک هژمون منطقه‌ای را نمی‌دهند. چون در این سیستم نظم بین‌المللی معلول همکاری و مشارکت قدرتهای بزرگی است که از توانایی و قدرت نسبتاً برابری برخوردار هستند. علاوه بر این، نظم کنسرتی، محافظه‌کار است. یعنی کلیه قدرتهای بزرگ از وضع و نظم موجود

رضایت داشته و آن را تأمین کننده منافع خود می‌دانند. در نتیجه، طبیعی است که با ظهور قدرتهای دیگری که در صدد تغییر الگوی توزیع قدرت و قواعد بازی ناشی از آن باشند مقابله می‌نمایند.^(۳۴) یکی از مصادیق این کشورهای تجدید نظر طلب، هژمونهای منطقه‌ای هستند که نظم مستقر بین‌المللی را به چالش می‌طلبند. تردیدی نیست که از منظر کلیه قدرت‌های بزرگ، جمهوری اسلامی ایران نمونه بارزی از این نوع هژمون منطقه‌ای محسوب می‌شود که باید مهار و کنترل شود. اجماع و اتفاق نظر قدرتهای بزرگی مانند روسیه، چین و اتحادیه اروپا به عنوان نامزدهای قطب‌های قدرت در یک نظام چند قطبی نسبت به فعالیتهای هسته‌ای ایران نمایانگر پیروی آنان از این اصل رفتاری است. به گونه‌ای که محدودیتهای فشارهای بین‌المللی برای پذیرش و امضای پروتکل الحاقی از خرداد ماه ۱۳۸۲ و سپس تعلیق غنی‌سازی اورانیوم از سوی جمهوری اسلامی به شدت افزایش یافته است. علاوه بر آمریکا و اتحادیه اروپا، چین و حتی روسیه به عنوان شریک و همکار هسته‌ای ایران نیز از آن خواستند تا محدودیتهای اعمالی از سوی آژانس را بپذیرد.

نتیجه‌گیری

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که به علت ماهیت و هویت متمایز، ایدئولوژی متفاوت، جهت‌گیری سیاست خارجی مستقل و موقعیت جغرافیایی ایران و همچنین اهمیت ژئواستراتژیک منطقه خلیج فارس و خاور میانه، نظام بین‌الملل محافظه‌کار، اعم از هژمونیک و چند قطبی، محدودیتهای ساختاری شدیدی را بر جمهوری اسلامی جهت دستیابی به منزلت هژمونیک در منطقه تحمیل می‌کند. حتی می‌توان ادعا کرد که اهمیت و جایگاه منطقه‌ای ایران، فارغ از نظام سیاسی آن، نظام بین‌الملل را بر آن می‌دارد تا از هژمونی آن در منطقه جلوگیری کند. بر این اساس، ژاندارمری ایران شاهنشاهی در چارچوب سیاست دوستونی نیکسون بیش از آنکه هژمونی ایران باشد، اعمال هژمونی آمریکا به صورت نیابتی بود. اگرچه عناصر مادی قدرت ایران نقش تعیین کننده‌ای در موازنه‌سازی بین‌المللی و منطقه‌ای علیه آن دارد، اما بیشترین و مهمترین محدودیتهای محیطی ناشی از برداشت و ادراک بین‌المللی از هویت و رفتار جمهوری اسلامی می‌باشد. لذا، به نظر می‌رسد هژمونی و برتری یک جانبه جمهوری اسلامی ایران در منطقه با موانع بسیاری مواجه بوده و به آسانی تحقق‌پذیر نیست. ایران برای

دستیابی به این هدف باید سیاست چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای از طریق اتحاد و ائتلاف‌سازی با کشورهای منطقه در چارچوب نظم همگرایی یا کنسرت اتخاذ نماید. مهمترین پیش شرط این سیاست نیز رفع سوء تفاهمات و اصلاح برداشتها به وسیله تنش‌زدایی، اعتماد‌سازی و تعامل سازنده با نظام بین‌الملل و منطقه‌ای است. ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی در سطح منطقه‌ای و جهانی، عامل مؤثر دیگری است که می‌تواند از شدت محدودیتها و موانع برتری ایران بکاهد.

یادداشتها:

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد نظریه‌های سطح تحلیل واحد و سیستمیک ر.ک. به:
Kenneth Waltz, *Man, the State and War: a Theoretical Analysis*, New York; Columbia University Press, 1954.
۲. جهت آگاهی بیشتر در خصوص انواع مختلف نظریه‌های ساختارگرا و دیدگاه آنها نسبت به رابطه بین ساختار و کارگزار ر.ک. به:
Alexander E. Wendt, "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory," *International Organisation*, Vol. 41, No. 3, 1987.
۳. جهت مطالعه بیشتر در مورد نظریه نو واقع‌گرایی نگاه کنید به:
Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, Reading, Mass: Adison-Wesley, 1979.
۴. برای توضیح بیشتر در زمینه نظریه نظام جهانی ر.ک. به:
Immanuel Wallerstein, "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System: Concepts for Comparative Analysis," *Comparative Studies in Society and History*, Vol. 16, September 1974.
۵. برای مطالعه بیشتر در مورد نظریه ساخت یابی در روابط بین‌الملل نگاه کنید به:
Alexander Wendt, op.cit.; Erik Ringmar, Alexander Wendt, "a Social Scientist Struggling with History," in Iver Neuman and Ole Waver, eds., *The Future of International Relations Masters in the Making?*, London and New York: Routledg, 1994.
۶. برای مطالعه بیشتر در مورد نظریه سازه‌انگاری از جمله ببینید:
Alexander Wendt, *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999; Christian Reus-Smit, "Constructivism," in Scott Burchill and Andrew Link later, eds., *Theories of International Relations*, London: Maemillan, 2001.
۷. برای توضیح بیشتر در مورد رفتار و پیامدهای آنارشی از نظر سازه‌انگاری نگاه کنید به:
Alexander Wendt, "Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics," *International Organisation*, Vol. 46, No. 2, 1992.

۸. برای مطالعه بیشتر در مورد انواع سیستم‌های بین‌المللی مختلف و اصول حاکم بر آنها ر.ک. به:
Morton Kaplan, *System and Process in International Politics*, New York: Wiley, 1962.
۹. جهت توضیح بیشتر در زمینه انواع مختلف هنجارهای بین‌المللی و تأثیر آنها بر سیاست خارجی ر.ک. به:
Abraham Chayes and Antonia Chayes, "On Compliance," *International Organisation*, Vol. 27, No. 2, 1993, p. 177.
۱۰. برای توضیح بیشتر در خصوص نقش و تأثیر نهادهای بین‌المللی بر رفتار کشورها ر.ک. به:
Robert O. Keohane, *International Institutions and State Power*, Boulder; Westview Press, 1989.
۱۱. جهت مطالعه بیشتر در مورد علل شکل‌گیری موازنه و اتحاد در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای ببینید:
Stephen Walt, "Testing Theories of Alliance Formation: The Case of Southivest Asia," *International Organisation*, Vol. 42, No. 2, Spring 1988.
۱۲. برای مطالعه بیشتر در خصوص عوامل و متغیرهای ملی تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران ر.ک. به: اصغر جعفری ولدانی، *روابط خارجی ایران، بعد از انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۲، ص ۵۶-۲۱.
۱۳. جهت توضیح بیشتر در مورد ویژگی‌های مردم‌سالاری دینی و تفاوت‌های آن با لیبرال دموکراسی نگاه کنید به: *مجله راهبردی*، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲.
۱۴. در مورد نقش ایدئولوژی اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ر.ک. به:
Homeira Moshirzadeh, *The Role of Ideology/Islam in Iran's Foreign Policy*, Unpublished Paper.
۱۵. برای مطالعه بیشتر در مورد جهت‌گیریهایی مختلف در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ر.ک. به:
R.K. Ramazani, "Iran's Foreign Policy: Contending Orientations," in R. K. Ramazani ed., *Iran's Revolution: The Search for Consensus*, Blooming and Indianapolis: Indiana University Press, 1990.
۱۶. برای مطالعه بیشتر ر.ک. به: جمعی از نویسندگان، *نه شرقی نه غربی*، ترجمه ابراهیم متقی واله کولائی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

۱۷. جهت توضیح بیشتر در این مورد نگاه کنید به: الهه کولائی، *اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

۱۸. برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک. به: ریچارد کاتم، «واکنشهای آمریکا و اتحاد شوروی به ستیزه‌جوییهای اسلام سیاسی در ایران»، *نه شرقی نه غربی*، ص ص ۲۳۵-۱۹۷.

۱۹. برای مطالعه بیشتر در این مورد ر.ک. به: آندره فونتن، *یکی بدون دیگری*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱.

۲۰. برای توضیح بیشتر در خصوص سیاست مهار دوجانبه ر.ک. به: سید محمد کاظم سجادیپور، «سیاست مهار دوگانه در تئوری و عمل»، *سیاست خارجی*، سال ۸، شماره ۱، بهار ۱۳۷۳.

۲۱. جهت مطالعه بیشتر ر.ک. به: ساموئل هانتینگتون، «آمریکا ابرقدرت تنها: گذار از نظام تک قطبی به چند قطبی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۴۲-۱۴۱، خرداد و تیر ۱۳۷۸.

۲۲. برای توضیح بیشتر در خصوص ویژگی‌ها و اصول نظام سلسله مراتبی ر.ک. به:

Morton Kaplan, op. cit.

۲۳. برای مطالعه بیشتر در مورد ویژگی‌ها و اصول سیستم چند قطبی ر.ک. به: کی.جی. هالستی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیم و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

۲۴. جهت توضیح بیشتر ر.ک. به: پاتریک مورگان و دیوید لیک، *نظم‌های منطقه‌ای*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروز آبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.